



شهرود



آنجا که هنر می خواهد، مرهمی باشد

آدم برفی ها هنوز زنده اند

[سیمین ثقفی] یکی از برفی‌ترین روزهای زمستان تهران است؛ آدم برفی‌های زیبا، با صورت‌های سپید و چشم‌های سیاه، بر بستر البرز آرمیده‌اند. انگار همگی به گشت‌وگذار دعوت شده‌اند تا زادروزشان را دورهمی جشن بگیرند. بیش از ۳۰ نفر به فراخوان ساخت آدم برفی در توجال پاسخ مثبت دادند، به ایستگاه پنجم توجال آمدند تا در کنار هم، با ساخت آدم برفی، یادی از قربانیان پرواز تهران-کی‌یف کنند.

یادبودیخی در کانادا

[شهرود] پرواز ۷۵۲ هواپیمایی اوکراین به مجسمه‌های یخی تبدیل شده که در حالی که در زمین فرو رفته، رو به آسمان دارد و کیوترازی از آن در حال پرواز هستند. مسافرانی که بیشتر آنها در کشور سردسیر کانادا زندگی می‌کردند و در فصل سرما جان‌شان را از دست دادند، در اثری از جنس همین فصل، تبدیل به نماد شدند.

مجسمه‌ساز ایرانی بازنشسته‌ای که در شهر سلکریک (Selkirk) در غرب کانادا زندگی می‌کند، برای ساخت یک یادبود یخی از قربانیان هواپیمایی اوکراینی که در ایران سقوط کرد، بار دیگر دست به خلق مجسمه زد.

مجید کرمانی، دو سال پیش به دلیل مشکلات جسمانی مجسمه‌سازی را کنار گذاشته بود اما پرواز شماره ۷۵۲ هواپیمایی اوکراین احساساتش را برانگیخت و این مجسمه‌ساز ایرانی را بر آن ساخت که این واقعه را ثبت کند.

کرمانی به خبرنگار CBC گفته است که چند نفر از دوستانش در میان ۱۷۶ مسافر هواپیمایی اوکراینی بوده‌اند؛ یک زن و شوهر و دخترشان. این مجسمه‌ساز در حالی که داغدار دوستانش است، سعی کرد پیامی به دنیا و به افرادی بفرستد که تصمیم می‌گیرند آغاز جنگ باشند.

این هنرمند ایرانی که زیر مجسمه‌اش به انگلیسی نوشته: «نه به جنگ»، اثرش را آن قدر گویا ساخته که نیازی به توضیح بیشتر ندارد. بنابراین سعی می‌کند بیشتر از احساسش درباره شرایطی که به شهادت سرنشینان هواپیما منجر شده بگوید: «جنگ راه برقراری ارتباط نیست. به باور من، جنگ پایان انسانیت و پایان گفت‌وگو است. ما مردم عادی خواستار جنگ نیستیم، بلکه می‌خواهیم در آرامش زندگی کنیم.»

کرمانی سعی کرده است با این مجسمه یخی یادآور قربانیان بی‌گناه این پرواز باشد؛ قربانیانی که بر اثر حادثه‌ای که پیامد تنش آفرین آمریکا در منطقه بوده جان‌شان را از دست داده‌اند. او می‌گوید: «مجسمه‌ها صحبت می‌کنند. آنها می‌توانند بهتر از کلام، پیام را منتقل کنند. من احساس کردم که با یک مجسمه یخی، این پیام می‌تواند خیلی بهتر به دنیا منتقل شود.»

کرمانی تصاویری از خودش را در حالی که در کنار مجسمه یخی ایستاده در فیس بوک منتشر کرده و با استقبال خوبی مواجه شده است. او می‌گوید: «من سعی می‌کنم تا حد ممکن این مجسمه را حفظ کنم. البته می‌دانم که این مجسمه در نهایت آب می‌شود اما خاطراتش باقی می‌ماند؛ چنانچه خاطرات مسافران هواپیما پاک‌شدنی نیست.»



هنر، آنگاه که واژه مفهومی را به‌ارایه اضافه می‌کنیم، دغدغه‌های مرتبط با جامعه و انتقال پیام با تأکید بر نقد و پیش‌بینی‌ها در روش که فقط کار متخصص مرتبطش است، موضوعیتی جدی می‌یابد. مگر می‌شود به جامعه، محیط زیست و انسان پرداخت اما هیچ مفهومی را گوشه نزد؟ آدم برفی هادر دامنه البرز آرام گرفته‌اند. آنها محصول یک اتفاق هنری اجتماعی هستند که می‌خواهند مردم را ببینند. آنها با قلب‌های سرخ‌شان آرام گرفته‌اند تا سازندگان‌شان این شعر را برای همه کودکان و همه مردمی که در حوادث مختلف طبیعی و غیرطبیعی از بین رفته‌اند، بخوانند و پیام‌شان را به دنیا برسانند:

در سرزمین ما هم برف می‌بارد

و هنوز آدم برفی‌ها زنده‌اند

مادل مان می‌خواهد قلب‌های‌شان را زنگی ترک کنیم؛

با آخرین لبخند کودکان پرواز تهران-کی‌یف؛

هم‌زنگ با امید به جامانده در سیل بلوچستان؛

قرمز،

به رنگ قلب آتش‌نشان‌های پلاسکو؛

کنار نگاه‌های به‌دیامانده گشتی سانچی؛

مابین جاییم،

در ایران

و مثل تمام شما ز جنگ بیزاریم؛

و از گشته شدن در معدن‌ها، جاده‌ها، کارخانه‌ها و در خیابان‌ها؛

اما امیدمان به فردای رنگی‌تر است؛

بحدوست داشتن هم‌دیگر،

و به تلاش برای با هم بودن،

مردم بودن،

کنار هم بودن.

قلب‌های ما برای شما...

برای تمام آدم برفی‌هایی که کودکان زمین خواهند ساخت

بیایید تا با هم مهربان‌تر باشیم،

و این تنها چیزی است که برای زندگی کردن کافی است... □



برف‌ها چسبیده نیستند و هوای کوهستان سرد و ناپایدار است. هیچ‌کدام آنها برای ساختن آدم برفی تخصصی ندارند، کار سخت است. اما امیر وارسته، هنرمندی که این فراخوان را داده، در کنار مردمی است که می‌خواهند تا آخرین لحظه بمانند و آدم برفی‌هایی با قلب‌های قرمز بسازند. به یاد قلب‌هایی که دیگر نمی‌تپند. وارسته چند سالی است که علاوه بر هنر شهری، در هنر محیطی فعالیت می‌کند. اجراهای او بیشتر با دغدغه‌های اجتماعی و محیط زیستی همراه است و هنر مفهومی را می‌توان بستر و ابزار اصلی پروژه‌هایش دانست. در نقاشی دیواری‌ها، گرافیتی‌ها، لندآرت‌ها و پرفورمنس‌های شهری و چندمان‌های او فصل مشترک اجرای اثر در محیط عمومی و در تعامل زنده با مخاطب است. او می‌گوید قرار ما خلق یک سوژه و ویژوال نیست؛ «در هنر اجتماعی کسی معطل اصالت تکنیک نمی‌ماند. حضور و ارتباط مردم در اجرا یا تأکید بر پیام یا مفهومی اجتماعی، آفرینش اصلی است. هنر اجتماعی ظرفیتی بیش از مشارکت، ۵۰ درصد مخاطب را می‌طلبد و جز این، حضوری لوچ یا در بهترین نگاه ساختار شکن را در فرآیند اجرا رقم می‌زند.»

مه تمام منطقه را گرفته است، کم مردمی که در گزند نیز، با فراخوان هنرمند به مشارکت جلب می‌شوند. یک مشارکت چشمگیر که ساخت آدم برفی‌ها را به ساده‌ترین شکل، ممکن می‌کند. آدم برفی‌هایی کوچک و بزرگ که بینی و چشم و شال و دکمه‌های‌شان از قبل آماده شده و مردم آنها را جانمایی می‌کنند. در این هوای مه‌آلود، آدم برفی‌ها سر بلند کرده‌اند و نشان زندگی دارند. قلب‌های قرمز و پر زنگی که آخرین افزونه این پیکره‌های سپید رنگ است. نمایش به پایان می‌رسد و آدمک‌های برفی قرار است با آن قلب‌های قرمز‌شان چیزی بگویند. تمام مراحل اجرا تصویربرداری شده تا به گفته وارسته این تصاویر که جزو لاینفک این اثر است، پیام مهمی را برای ایران و جهان مخابره کنند. ویدیویی که پیامش ترکیبی از سوگاری و امید به فرداست و بر پیکره‌های جنگ و افزایش مهرورزی و ارتقای تاب‌آوری اجتماعی تأکید می‌کند. آدم برفی‌های پاک‌وسپید بر سر ما چیره می‌شوند. سختی‌های طبیعت را تاب می‌آورند. شادی‌های اجتماعی و کودکان دارند. وانگار به دست انسان با صورتی مهربان دچار تناسخ شده‌اند. وارسته می‌گوید: «فارغ از فانتزی مینی‌مال این پیکره‌ها مشهور در جهان، دلایل او برای این اجرای هنری به دلیل همین ویژگی‌هاست که آدم برفی‌ها را در جهان ویژه می‌کند. نزدیکی به روز جهانی آدم برفی هم برای انتخاب آدم برفی در این اجرای هنری اجتماعی موثر بوده است که عمری طولانی دارد؛ «شاید آدم برفی برای اولین بار توسط میکال آتز به سال ۱۴۹۳ و در حیاط قصر مدیچی، و ۱۵۹۰ در «ریچارد دوم» شکسپیر، آرتز به یک اثر هنری قرار گرفت و البته یادآوری می‌کنم که کار ماکوچک‌ترین بهانه و ویژوال را با خود حمل نکرد است.»

وارسته می‌خواهد آدم برفی‌ها تاب‌آوری را به مردم یادآوری کنند: «هدف این دست از اجراهای اجتماعی همان ارتقای تاب‌آوری اجتماعی است؛ تمرین کنار هم بودن فارغ از باورها و آرمان‌های شخصی‌مان، مردم را مردم دیدن و نه تهدیدی برای زیست انسانی خودمان؛ پرهیز از عصبانیت ضمن پیگیری مطالبات اجتماعی‌مان با انکار عقولیت و مراقبت از تمام دغدغه‌های ارزشمندمان.»

از نگاه او، بر حسب اجتماعی بر هنر از منظر ساختار است و نه اثر بخشی و تفکیک «هنر برای هنر» و «هنر فایده‌گر» از زمانی معنادار می‌داند که از اثر بخشی یک هنر ویژوال یاد بیاید صحبت کنیم: «هنر اجتماعی از منظر من و در نگاه نخست، هنر وابسته به مردم است، عصبانیت بر سقف‌گالی‌ها و عریان‌شده در منظر عمومی؛ مخاطبش لوچ و فیلسوف نیست، جامعه است و همین؛ حالا اینکه رومان‌تیسپیست‌ها و پاراناسیست‌ها، نظریه «هنر برای هنر» و «انعکاس نفرت از رفتار و سبک زندگی بورژوازی» می‌دانند یا نگاه مارکسیست‌ها در اثبات هنر فایده‌گر چیست، در باور من تغییری در خاستگاه نمایش یک آفرینش اجتماعی ایجاد نخواهد کرد.»

●●● آیامی‌توان هنر اجتماعی را یک هنر متعهد دانست؟

من منتقد جدی هنر متعهد با فهم سیاسی آن هستم. در سطحی بالاتر از ساختار بندی

آدم برفی‌های پاک و سپید بر سر ما چیره می‌شوند، سختی‌های طبیعت را تاب می‌آورند، شادی‌های اجتماعی و کودکان دارند، وانگار به دست انسان با صورتی مهربان دچار تناسخ شده‌اند

در هنر اجتماعی کسی معطل اصالت تکنیک نمی‌ماند. حضور و ارتباط مردم در اجرا یا تأکید بر پیام یا مفهومی اجتماعی، آفرینش اصلی است. هنر اجتماعی ظرفیتی بیش از مشارکت، ۵۰ درصد مخاطب را می‌طلبد و جز این، حضوری لوچ یا در بهترین نگاه ساختار شکن را در فرآیند اجرا رقم می‌زند